

جبر و اختیار

اصغر طاهرزاده

فهرست

- 6..... «لَا جَبْرَ وَلَا تَقْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» یعنی چه؟
- 7..... مشیت الهی، و اختیار انسان
- 8..... جهان قانونمند و مشیت خدا
- 9..... عمل خداوند به صورت عشق و نه قهر
- 10..... نقش عالم ربوبی در عالم ماده
- 10..... هدایت خداوند به سوی ایده آل هر چیز
- 11..... آزادی تکوینی و هدایت تشریحی
- 11..... خواست خداوند حکیمانه است
- 12..... شقی، خود شقی است

بسم الله الرحمن الرحيم

1- اگر مقاصد سیاسی و یا بیماری روانی در کار نباشد، هر انسانی به طور بدیهی خود را مختار حسّ می کند و حتّی آنهايي که مدّعی جبرند، در عمل آزادی را پذیرفته و بدان عمل می کنند و اگر شما به آنها ضربه ای زدید، به شما اعتراض می نمایند.

◀ جمادات: صفر است، یعنی هیچ عکس العمل درونی در مقابل تغییرات شرایط بیرونی از خود ندارند.

◀ گیاهان: بسیار کم است، یعنی در مقابل شرایط متفاوت خارجی عکس العملشان بسیار ضعیف است.

◀ حیوان: گسترش دارد و می تواند آب بخورد و یا راه برود و یا برگرد خود حرکت دورانی داشته باشد، ولی در همه این اعمال، گزینه است که حکومت می کند و نه عقل و انتخاب؛ و کلاً نوع فعالیت آنها هم التذادی است و نه تدبیری.

◀ انسان: به قدری گسترش دارد که می توان بین غرایز و تمایلات عالی، در عین تحریک هر دوی آنها، یکی را انتخاب کند. از طرف دیگر وجود شک ها و

2- آزادی عمل در

پشیمانی‌ها در انسان همه حکایت از این موضوع دارد
که او دارای انتخاب است.

3 اشکال: چون بین علت و معلول رابطه ضرورت حاکم است،
پس وقتی علت یک فعل به وجود آمد، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم،
ضرورتاً آن فعل را ما انجام می‌دهیم.

جواب: ضرورت بین علت و معلول حقیقتی، غیرقابل انکار
است، ولی فراموش نکنید که «اراده انسان» جزیی از سلسله علل است و تا
انسان اراده نکند، فعل انجام نمی‌گیرد و لذا جمله «چه بخواهیم و چه
نخواهیم» دیگر مطرح نیست. یعنی اراده انسان است که سلسله علل را
کامل می‌کند و معلول محقق می‌شود؛ پس هم ضرورت بین علت و معلول
در مورد اعمال انسان پذیرفتنی است و هم ضرورت بین علت و معلول در
اعمال انسان منجر به جبر نمی‌شود.

4 - اختیار: یعنی «انجام فعل و ترک فعل»؛ پس اختیار، نه
انجام دادن فعل است به تنهایی، و نه انجام ندادن فعل است به تنهایی؛ بلکه
عین «انجام دادن و ترک کردن» فعل را اختیار می‌گویند. از طرفی «انسان
در مختار بودن مجبور است»؛ یعنی محال است مختار نباشد، حتی اگر
مسلک جبر را انتخاب کند، باز با اختیار خود آن را انتخاب کرده، و از
طرفی آنچه را خدا اراده کرده، چون خدا اراده کرده، تخلف‌پذیر نیست و
حتماً موجود می‌شود، و چون ما متوجه می‌شویم، انسان از اختیار خود
نمی‌تواند تخلف کند، پس آن چیزی را که خدا در مورد انسان اراده کرده
است، «اختیار» انسان است و نه فعل انسان. و چون اختیار یعنی انجام دادن

و انجام ندادن فعل؛ پس اگر انسان مثلاً مسجد برود، چون به همان اندازه، قدرت ترک آن فعل را داشته و می توانسته به میخانه برود، پس مسجد رفتن یا میخانه رفتن، مربوط به خود انسان می شود و اگر کاری را هم انجام ندهد، چون به همان اندازه قدرت انجام دادنش را داشته، باز ترک آن فعل هم مربوط به انسان می شود، در نتیجه؛ انسان، خودش مسئول ترک و انجام اعمالش هست.

5- اشکال: چون علم خدا مطلق است، پس هر چه ما بعداً بخواهیم اختیار و انتخاب کنیم، او از اوّل می داند، و چون محال است علم او اشتباه شود، پس حتماً آن چه را خدا می داند ما انجام می دهیم، و در این حال دیگر اختیاری برای انسان معنی ندارد، چنان چه گویا عمر خیّام گفته است:

می خوردن من حق ز ازل می دانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

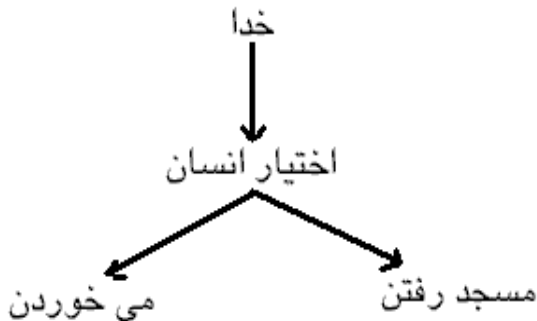
جواب: آری؛ مسلّم است که آن چه را ما بعداً انجام می دهیم، خدا می داند، ولی به همان شکل که ما انجام می دهیم و به همان شکل که واقعیت دارد، خدا می داند. و آن چه حقیقتاً امکان و واقعیت دارد، همان واقع می شود، و آن این است که ما با اختیار خود، در عینی که می توانستیم فلان کار را بکنیم و می توانستیم نکنیم، آن کار را انجام دادیم. مثلاً کلاس آمدن را امروز صبح ما خودمان اختیار کردیم و خداوند از قبل می دانست که ما امروز صبح به کلاس می آییم؛ یعنی علم خدا علم به فعلی است که ما با اختیار خود انجام می دهیم، و این علم، جبری در عمل ما به وجود نمی آورد، بلکه علم به عملی است که ما با اختیار خود انجام خواهیم داد. یعنی علم خدا، علم به آن حادثه است از راه علّت خود آن حادثه. یعنی

علم به فعل انسان است از راه خاصّ خودش که همان اراده انسان باشد، و لذا علم خدا علم به همین جهان است با همین نظاماتی که دارد و خداوند می‌داند ما با اختیار خود (چون آنچه واقعیت دارد، انسانی است که مختار است) فلان کار را در عینی که می‌توانیم انجام دهیم و می‌توانیم ترک کنیم، با اختیار خود انجام می‌دهیم و لذا علم خدا همین است که آن کس که معصیت می‌کند با اختیار خود معصیت می‌کند، مثل این که خداوند می‌داند این برج ده سال دیگر خراب می‌شود، و چون خدا می‌داند، حتماً هم خراب می‌شود. ولی همان‌طور که خراب می‌شود، خدا می‌داند، یعنی ده سال دیگر بمبمی به آن می‌خورد و خراب می‌شود، و نه چون خدا می‌داند، خراب می‌شود.

«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» یعنی چه؟

یعنی در اندیشه شیعه، نه جبر اشعری جای دارد که بگوید: انسان بدون اختیار در سیطره حق است و فکر کنیم اراده خدا به فعل انسان تعلق می‌گیرد و انسان هیچ اراده و اختیاری در افعال خود ندارد، و خدا افعال ما را اراده کرده است، نه اختیار ما را؛ و نه تفویض معتزلی، که فکر کنیم خدا انسان را رها کرده و انسان بریده از خدا در صحنه هستی آزاد است. جمله فوق می‌خواهد بگوید اراده انسان در طول اراده خداوند است، بدین معنی که خداوند اختیار انسان را اراده کرده که عبارت باشد از انجام فعل و ترک فعل. و انسان، با اختیار خود کاری را، یا عدم انجام کاری را، اختیار و انتخاب می‌کند؛ یعنی نه آن‌چنان است که اختیار انسان در اختیار خداوند نباشد، و نه آن‌چنان است که فعل انسان از خود انسان نباشد و در

انجام آن مجبور باشد. پس فعل انسان تماماً مربوط به انسان است و تماماً هم مربوط به خداوند، منتها در طول همدیگر.



مشیت الهی، و اختیار انسان

مشیت خدا به این معنا است که خداوند حکم فرمای نظام آفرینش است و همه رویدادها در سلطه خواست و قدرت اوست. و عالم هستی در عینی که مخلوق اوست، سدی و مانعی در برابر قدرت مطلقه او نیست. مخلوقات همه در واقع در خدمت خداوند هستند و وسیله برآوردن اهداف او. نه تنها او علم پیشین دارد «عَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ»، و عالم است به آنچه هست قبل از آن که به وجود آید. بلکه پیشاپیش به آمادگی امور می‌پردازد (می‌داند نوزاد هنگام تولد نیاز به شیر دارد و لذا قبل از تولد برای او در سینه مادر آماده می‌کند، عین این حالت در سایر امور هالم نیز عمل می‌کند).

آن مقدار آزادی و اختیاری که به انسان داده نیز خواست اوست و مسلم با آزادی و اختیار انسانی مقابله نمی‌کند، و اختیار انسان هم مقابل اراده خداوند نیست، بلکه عطایی است از طرف رب العالمین، تا انسان در

پرویدن و رسیدن به کمال خود قدم بردارد، فرمود: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ، إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ یعنی هم راه نیک بختی را به انسان نمایاندم و هم او را آزاد گذاردیم تا اگر خواست در آن راه برود، و اگر هم نخواست، باز خودش به راه نیک بختی اش پشت کرده باشد و نسبت به آن کفر ورزیده باشد، تا خوبی و بدی را با انتخاب خود، خودش سرمایه خویشتن قرار دهد. پس در واقع «مخلوق به راه خود می‌رود، ولی همیشه خود را در راه خداوند می‌یابد».

جهان قانونمند و مشیت خدا

غفلت نکنیم که خداوند به جهت علو شأنی که دارد، از یک جهت با واسطه‌ها و اسباب عمل می‌کند و به همین جهت ما، قانون‌مندی ثابت را در طبیعت مشاهده می‌کنیم؛ یعنی واقعاً آتش است که می‌سوزاند و واقعاً انسان عملی را که انجام می‌دهد، خودش انجام می‌دهد. آری؛ درست است که وجود هر موجودی به خداوند است، ولی هر موجودی در مرتبه وجودی خاص خود خواص خود را دارد. یعنی خداوند به هر موجودی یک وجود و خاصیت طبیعی بخشیده که آن وجود و خاصیت اصالتاً متعلق به آن موجود است، ولی در عین حال اهداف الهی را بیان می‌کند. و آن‌چه خدا می‌خواسته همین است که آتش بسوزاند و انسان خودش انتخاب‌گر اعمال خود باشد. آری خداوند از یک جهت به واسطه اسباب عمل می‌کند، ولی از جهت دیگر هم او گاهی ماوراء ابزارها اقدام می‌نماید که در بحث «نقش عالم ربوبی» بدان می‌پردازیم.

عمل خداوند به صورت عشق و نه قهر

خداوند در عینی که قدرت انتخاب به انسان داده، ولی روح تمایل به نیکی را در گوهر وجود او به جنبش درآورده، یعنی او را متمایل به راهی کرده که سعادت او در آن است، ولی این تمایل به نیکی، قدرت اختیار او را از بین نمی‌برد؛ یعنی تأثیر خداوند از این جهت همانا تمایل به نیکی است، به عنوان علت غایی؛ یعنی در این سطح، عمل خداوند به صورت عشق است و نه قدرت قهر، و در این رابطه ما نباید خداوند را چنان در نظر آوریم که گویی الکترون‌های درون اتم را جابه‌جا می‌کند، بلکه هدایت و تمایل به نیکی است که از طرف خداوند چون نسیمی بر جان ما می‌وزد تا ما خود انتخاب کنیم. می‌فرماید: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»؟ یعنی شما نمی‌خواهید مگر آن‌چه را خدا بخواهد. یعنی میل‌های شما را خدا به حرکت درمی‌آورد. و نفرمود: افعال شما را خداوند انجام می‌دهد، بلکه میل‌های ما را ایجاد می‌کند، هر چند انسان می‌تواند در مقابل آن تمایلات و هدایت‌ها، عصیان کند و باز نباید فراموش کرد که اگر انسان‌ها به جهت میل به گناه، میل‌های نیک الهی را پذیرا نشدند و در اثر میل‌های فاسد که پشت کردن به تحریک مهربانه خداست، اعمال فاسد انجام دادند، خودشان مقصرند.

نقش عالم ربوبی در عالم ماده

ما نباید طبیعت را به عنوان یک نظام علیّ مکانیکی و جبری بدانیم و حضور معنوی خدا را در طبیعت حذف کنیم؟ همچنان که نباید نقش نفس انسانی را در بدن او نادیده بگیریم و همه فعالیت‌های بدن را در سطح عکس‌العمل‌های زیست‌شناسانه تحلیل کنیم. مثل این که گاهی بدن در اثر آتش از بیرون، و یا گاهی در اثر سوخت‌وساز داخلی گرم می‌شود و گاهی هم غضب انسان موجب گرمی بدن می‌شود. یعنی نقش مستقیم‌تر علل معنوی را نیز باید در نظر داشت که خداوند ماوراء ایزارها اقدام می‌نماید، هر چند در هر صورت همه چیز به خدا برمی‌گردد و فقط گاهی اسباب‌های بیشتری بین ما و خدا فاصله شده‌اند. یعنی اراده خداوند با این فاصله‌ها و اسباب‌ها تحقق یافته و ظهور نموده است، همچنان که می‌گوییم ساقی خدا است، ولی آب، موجب تحقق ظهور «اسم ساقی» در مرتبه عالم ماده است، پس آب واسطه‌ای است تا خداوند بندگانش را سیراب کند و در هر حال همیشه خداوند در صحنه است؛ چه واسطه‌های فعل او باشند و چه واسطه‌ها در بین نباشند.

هدایت خداوند به سوی ایده‌آل هر چیز

در علم خداوند قبل از خلقت هر چیز، نحوه ایده‌آل و کامل آن چیز موجود است و هر موجودی را در جهت تحقق نحوه ایده‌آل و نهایی‌اش هدایت می‌کند و انسان را نیز برای رسیدن به آن ایده‌آل و آن انسان کامل

به انگیزش وامی دارد. ولی «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» عده‌ای از آن هدایت و انگیزش استفاده می‌کنند و عده‌ای به آن پشت می‌کنند.

آزادی تکوینی و هدایت تشریحی

خداوند، آزادی انسان‌ها را قربانی نمی‌کند، و مشیت الهی با آنچه در انسان و بر انسان می‌گذرد، در تضاد نیست؛ یعنی انسان تکویناً آزاد است و تشریحاً برای چنین موجود آزادی، راه سعادت را پیشنهاد کرده‌اند و این هدایت تشریحی و آن آزادی تکوینی، شرایط لازم عشق الهی است و نه قهر او؛ یعنی تشریحاً به او دستور می‌دهد که باید ظلم نکنی و یا باید عبادت کنی، ولی تکویناً او را آزاد آفرید، تا اگر خواست آن دستور را انجام دهد و اگر نخواست، بتواند انجام ندهد.

خواست خداوند حکیمانه است

آری خداوند هر که را خواست گمراه می‌نماید و فرمود «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» یعنی؛ پس خداوند هر که را خواست، گمراه می‌کند و او قدرتمند و حکیم است؛ ولی خواسته است که ظالم را هدایت نکند؛ چرا که خود می‌فرماید: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۳ یعنی؛ خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند و گمراه می‌نماید. یعنی خواست خداوند، خواستی حکیمانه، نه بوالهوسانه است. می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ یعنی خداوند کافران را هدایت نمی‌کند، پس درست است که

هر کس را خواست هدایت می کند و یا گمراه می کند، ولی خواسته است که کافر و ظالم تا وقتی در ظلم و کفر خود پایدارند، هدایت نشوند و برعکس؛ فرمود: «يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ»⁴ یعنی آن کس که جهت خود را از ظلم و کفر تغییر داد، هدایت می شود. پس مشیت خدا آن چنان نیست که انسان‌ها نسبت به تغییر سرنوشت خود دست بسته باشند، بلکه برعکس، مشیت او همین است که انسان‌ها با انتخاب خود بتوانند از هدایت خداوند بهره بگیرند.

شقی، خود شقی است

نکته 1- این که روایات می فرماید: «الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» یعنی؛ انسان شقی و بدکار، از شکم مادر شقی و بدکار است و انسان سعید و نیکوکار، از شکم مادر سعید و نیکوکار است؛ اشاره به علم خدا دارد که تابع معلوم است، یعنی علم به اعمال انسان‌ها دارد، همان‌طور که اعمال آنها با اختیار خودشان واقع می شود. منتها علم خدا به اعمال بندگان قبل از اعمال آنهاست، روایت فوق را معصوم تفسیر می کند، در کتاب صدوق هست که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ عَمَلَ الْأَشْقِيَاءِ»؛ یعنی؛ خداوند می داند که این انسان شقی به زودی عمل اشقیاء را مرتکب می شود. پس در اثر سوء اختیار خود به بیراهه می رود؛ باین که می تواند نرود.

از حضرت علی علیه السلام در کشف الغطاء آمده است: که حضرت سرنوشت میثم و قبر را پیش بینی کرد؛ خواستند حضرت را آزمایش کنند، به حضرت خبر دادند: «خالد بن عطفه» مُرد. حضرت فرمودند: «خیر؛ او نمرده، او یک فتنه‌ای راه می‌اندازد و پرچم ضلالت را هم به دست حبیب بن جمال می‌دهد» حبیب بن جمال در مجلس نشسته بود، برخاست و گفت: «من دوست شما هستم!»، حضرت فرمودند: «مبادا یک چنین پرچم ضلالت را به دوش بکشی، ولی حتماً این کار را می‌کنی و از این در مسجد هم داخل می‌آیی، ولی این کار را نکن». (در این حدیث هم نهی امام هست و هم علم به غیب امام) یعنی چون تو می‌کنی، من علم دارم، نه چون من علم دارم تو می‌کنی. این علم حضرت تابع معلوم است با همه مبادی، که آن اختیار عامل است، آری؛ همه آنچه حضرت پیش بینی کردند، شد؛ و این را می‌گویند «علم غیب تابع معلوم»، این است معنی «قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا» یعنی بگو خداوند سریع‌ترین مکرهاست؛ یعنی خدا زودتر از آنچه تو عمل کنی، می‌داند و خشی می‌کند و مقابله می‌کند.

نکته 2- در حالی که علی علیه السلام در مسجد نماز می‌خواندند؛ مردی از قبیله مراد به حضور آن حضرت آمد و گفت: خودت را حفظ کن، زیرا مردی از قبیله مراد قصد کشتن تو را دارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «إِنَّ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مَلَکَیْنِ یَحْفِظَانِهِ مِمَّا لَمْ یَقْدَرُ، فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّیَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَهُ، وَإِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِیْنَةٌ» یعنی خداوند با هر کس دو ملک گذارده که او را نسبت به آنچه برای او

مقدّر نشده حفظ می کنند، پس چون آنچه مقدر شده، رسید؛ آن دو ملک میان او و آنچه مقدر شده است را خالی می کنند - تا آنچه مقدر شده است واقع شود - و أجل و وقت معین شده مرگ، سپری است محکم که انسان را از همه بلاها حفظ می کند

حضرت علی علیه السلام در این حدیث ما را متوجه قوانین ثابت عالم وجود می کنند که اختیار ما تا این جاها نفوذ ندارد، همچنان که در تولد ما یا جنسیت ما اختیار ما نفوذ نداشت و توجه به این قوانین ثابت عالم وجود، به معنی جبری که ما نتوانیم سعادت‌مندان سرنوشت خود را برای زندگی قیامتی رقم بزنیم، نیست، بلکه بدین معنی است که خداوند نظام خود را در دست ما نداده است تا ما با میل خود آن را تغییر دهیم، بلکه به ما امکان تغییر خود و تغییر سرنوشت خود را در دل نظامی متقن و حساب شده داده است.

«و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»